



پوپولیسیم اقتصادی^۱ نقدی بر کاهش دستوری نرخ بهره

مراد فرهادپور

حوادث و تصمیمات اخیر در حوزه اقتصاد گویای این واقعیت است که دولت احمدی نژاد نسبت به خصلت خود وفادار باقی مانده است. البته این وفاداری عمدتاً در حوزه سیاست خارجی تجلی یافته است. پافشاری دولت بر حق ملی برخوردار از تکنولوژی هسته ای، تلاش گسترده برای پیوند زدن آن به جنبش ملی شدن صنعت نفت و برخی موارد دیگر (هم چون تاکید نهادن بر قدرت، عظمت و جایگاه ایران در منطقه و جهان)، جملگی موجب افزایش توان دولت برای مقاومت در برابر فشارهای آشکار و پنهان شده است و بدین ترتیب آمادگی و قدرت دولت در چانه زدن سیاسی و استفاده از تاکتیک‌های گوناگون برای دستیابی به خواسته‌هایش نیز، با توجه به واکنش‌ها و تحلیل‌های سیاسی طرف مقابل، افزایش یافته است. لیکن در این میان نکته‌ی اصلی ماهیت خود این خواسته‌ها است، نه ابزارها و روش‌های تحقق آن‌ها. چنین به نظر می‌رسد که مسئله‌ی تکنولوژی هسته‌ای، برخلاف تلاش همه جانبه‌ی سیاستمداران و رسانه‌های غربی و برخلاف برخی از تبلیغات و توجیهات دولت ایران، اصل مسئله یا محل اصلی نزاع نیست. دولت (یا حکومت) جمهوری اسلامی ایران هم‌چون هر دولتی مستقل از نوع و ماهیت‌اش _ قبل از هر چیز خواهان تضمین حاکمیت خویش و حفظ و تداوم آن است. حضور نظامی آمریکا در تقریباً سراسر مرزهای ایران وجود تهدیدی واقعی و همیشگی برای حاکمیت دولت ایران را ورای هرگونه شک و تردیدی، به اثبات می‌رساند. مسئولیت اصلی استفاده یا توسل برخی از دولت‌ها به روش‌ها و ابزارهای نامتعارف به گردن همان کسانی است که به واسطه‌ی قدرت نظامی و اقتصادی‌شان، مدعی برقراری و حفظ صلح و امنیت در سراسر جهان‌اند _ به‌ویژه اگر عدم

۱. این یادداشت در تاریخ سوم اردیبهشت ماه ۱۳۸۵ در روزنامه شرق منتشر شده است.

دسترسی، عدم آشنایی، یا حتی بی‌اعتمادی دولت‌های ضعیف‌تر دلیل بارز و بی‌واسطه بروز بحران باشد. روشن‌ساختن ریشه یا محل اصلی نزاع، جدی‌گرفتن مطالبات مشروع همگان و پاسخگویی صریح و واقعی به آن‌ها، بدون توسل به طفره روی، تبعیض و فریبکاری شرط اصلی گام برداشتن در جهت رفع بحران است و این گامی است که نخست باید توسط دولت‌های غربی، به ویژه آمریکا، برداشته شود.

امروزه سیاست خارجی بی‌تردید عرصه‌ی اصلی ظهور و بسط بسیاری از فرآیندهای «سیاسی» در جهان ماست. اما آن فرآیند سیاسی موسوم به «پوپولیسم» - که از قضا این روزها در بسیاری از نقاط و به‌ویژه آمریکای جنوبی، از نو به راه افتاده است - ضرورتاً واجد بعدی اقتصادی است. کنش‌ها، تصمیمات و لوایح اقتصادی دولت طی چند ماه گذشته، گویای پیروزی دیدگاهی پوپولیستی است که قرار است به شعارهای انتخاباتی رئیس‌جمهور در کوتاه‌ترین زمان جامه‌ی عمل بپوشاند. بودجه سال ۱۳۸۵ که مبنای موتور آن هزینه‌کردن ۳۵ میلیارد دلار از درآمدهای نفتی است، به شهادت اکثریت قریب به اتفاق اقتصاددانان، واجد آثار تورمی شدید و موجب بروز اخلاص و رکود در بازار پول (بانک‌ها) و بازار نیمه‌جان سرمایه (بورس و...) خواهد بود. افزایش حجم دولت، تشدید وابستگی اقتصادی به نفت، رشد نقدینگی و تورم، رشد واردات و مصرف و... جملگی از پیامدهای قابل پیش‌بینی این بودجه‌اند. لیکن فرض بر آن است که این بودجه با به‌کار گرفتن سرمایه‌های عاطل و راکد، به‌ویژه درآمدهای هنگفت نفتی^۲ در طرح‌های عمرانی ملی و استانی، کل اقتصاد کشور را به حرکت خواهد انداخت، تولید و اشتغال را افزایش خواهد داد و در نهایت با «بردن پول نفت بر سر سفره‌ی مردم» فقر و محرومیت انبوه مردمانی را علاج خواهد کرد که «در فرآیند توسعه نادیده گرفته‌شده و از قافله عقب مانده‌بودند - «تا آن‌که به‌ناگاه در روز سوم تیر با روی‌برگرداندن از «پروژه» ی شکست خورده» یا حتی «خیانت بار» دوم خرداد، «انقلابی» جدید به‌پا کردند.»

۲. در واقع کاهش سقف ارزی بودجه به ۳۵ میلیارد دلار نیز نهایتاً با کاستن از بودجه‌ی طرح‌های عمرانی توسط مجلس صورت پذیرفت.

اما آخرین اقدام دولت جدید در جهت تحقق این «پوپولیسم اقتصادی»، طرح و تصویب طرح کاهش نرخ تسهیلات بانکی است. بسیاری از مخالفان این طرح که در آخرین هفته‌ی سال عملاً با مصوبه شورای پول و اعتبار تأیید شده بود، به سرعت آن را ناسازگار و مغایر با شرع و قانون اساسی اعلام کردند _ یعنی مغایر با قانون بانکداری بدون ربا به جهت تثبیت نرخ سود بدون توجه به سود و زیان واقعی فعالیت‌های اقتصادی بانک‌ها و ناسازگار با تقسیم وظایف میان بخش‌های مختلف حکومت و نفی استقلال بانک مرکزی و دخالت بی‌سابقه مجلس در تعیین نرخ تسهیلات بانکی و نرخ سود سپرده‌گذاری _ اینان امیدوارند که شورای نگهبان از تبدیل این لایحه به قانون جلوگیری کند. برخی دیگر نیز کوشیده‌اند تا با توسل به «اصل مقدس» پرهیز از «اقتصاد دستوری» و معرفی دخالت دولت در اقتصاد «آزاد» به مثابه‌ی نوعی گناه کبیره، به مخالفت با این لایحه برخیزند. در ادامه‌ی این نوشته سعی خواهد شد که با کنار گذاشتن ایرادات و اعتراضات فقهی _ حقوقی و اقتصادی، این طرح دقیقاً از دیدگاهی سیاسی و به مثابه‌ی کنشی سیاسی که واجد پیامدهای سیاسی است، نقد و بررسی شود.

«پوپولیسم اقتصادی» به واقع یک سیاست است، نه نوعی «خطای کارشناسی در فرآیند مهندسی اجتماعی». البته نقد این لایحه خاص از منظر اقتصاد سیاسی، در عین حال به ما اجازه می‌دهد تا مفاهیم و دیدگاه‌های نظری لازم برای درک و نقد سیاسی دولت اصولگرای جدید را فراهم آوریم.

آن چیزی که ماهیت سیاسی و مسئله‌دار «پوپولیسم اقتصادی» را برملا می‌کند، از قضا همان تناقض نیمه‌پنهانی است که دقیقاً در «مبانی ارزشی» آن نهفته است. این تناقض به لطف استفاده از «واژگان علمی» و براهین اقتصادی «ناب» پنهان مانده است؛ از این رو ترجمه «اهداف و وسایل» لایحه به زبان «اصول ارزشی» آن را عیان خواهد ساخت. یکی از اهداف اصلی لایحه، اعطای وام ارزان به کشاورزان فقیر، یا به طور کلی اقشار مستضعف، به قصد افزایش تولید، ایجاد شغل و دستیابی به رونق و رفاه اقتصادی است. اما اعطای وام ارزان مستقیماً موجب کاهش سود بانک خواهد شد. مدافعان لایحه برای پاسخگویی به این مسئله به این نکته اشاره می‌کنند که در نظام بانکداری اسلامی کارکرد و وظیفه اصلی بانک کمک به

برقراری عدالت است، نه سوددهی. اما اگر قرار بر این باشد که اعطای وام ارزان به مولدان به رشد تولید و رونق اقتصادی منجر شود (یعنی به چیزی بسی بیش از رفع مشکلات و تنگناهای معیشتی افشار محروم، نظیر تعمیر سقف کلبه یا تامین مخارج عروسی) آنگاه وام‌گیرنده نباید هیچ هدفی مگر حداکثر سودآوری را دنبال کند. ولی اگر هدف غایی لایحه تشویق وام‌گیرنده به کسب سود و سودآوری است، در این صورت چگونه می‌توان وسیله یا میانجی اصلی، یعنی بانک، را از سودآوری نهی کرد _هرچه باشد یک بانک، در مقام یک موسسه‌ی مالی متمرکز و حساب‌گر، طبیعتاً خیلی بیش از یک کشاورز محروم مستعد و خواستار سوددهی است.

با این حال، تناقض اصلی پوپولیسیم، که نمونه فوق و ده‌ها مورد دیگر تبعات آن هستند، در جای دیگری نهفته است. اصل اساسی پوپولیسیم ارائه‌ی تصویری از جامعه به‌مثابه‌ی یک کلیت ارگانیک یکدست است که هیچ‌گونه تعارض، ستیز، یا تضادی در آن حضور ندارد، کلیتی یکپارچه که نهایتاً در مفهوم کلی «مردم» تجسم می‌یابد. اصل دوم نیز که پیامد منطقی اولی است، چیزی نمی‌تواند باشد مگر فراکندن تعارضات، مشکلات و شکست‌های درونی به بیرون، به‌نحوی که در نهایت مقصر اصلی در همه‌ی موارد یک دشمن شرور خارجی است که گویا یگانه خواسته و هدفش در زندگی، منغص کردن عیش ماست! البته تقریباً همیشه یک بخش یا جزء درونی فاسد و گمراه نیز وجود دارد که هم‌چون یک غده‌ی سرطانی سلامت پیکر متحد جامعه را تهدید می‌کند. عامل بروز درگیری و اختلاف و مسئول بسیاری از «خرابکاری‌ها» نیز همین بخش فاسد است که فی‌الواقع پیرو و دست‌نشانده‌ی همان دشمن خارجی است. روشن است که پوپولیسیم نیز یکی دیگر از شمار همان ایدئولوژی‌های خاص «مدرنیته توسعه‌نیافته»، مدرنیته‌ی «جهان سوم»، یا به قولی «مدرنیزاسیون بدون مدرنیسم» است که می‌-

خواهند بدون گذر از تناقضات و ستیزها و بحران‌ها و شکست‌های تاریخی و سیاسی جامعه بورژوازی مدرن به «نعمت» فنی و اقتصادی آن دست یابند.^۳

خصلت پوپولیستی لایحه‌ی جدید دولت زمانی آشکار می‌شود که از خود بپرسیم: سرمایه‌ی ارزانی که گویا قرار است نصیب کشاورزان و محرومان شود، از سوی کدام قشر، طبقه، یا گروه تامین می‌شود؟ به عبارت دیگر، بهای آن را چه کسی می‌پردازد و در نهایت سود و زیان اجرای این قانون نصیب چه کسانی می‌شود؟ پاسخ رسمی بدین سؤال قطعی و روشن است: «هیچ‌کس، مگر همان خارجی‌هایی که مجبورند نفت ما را بخرند.» و البته دسترسی آسان به درآمدهای نفتی نیز موید چنین تصویری است. اما اگر از منظر اقتصاد سیاسی به این لایحه بنگریم، با تصویری کاملاً متفاوت روبه‌رو می‌شویم. کاهش نرخ تسهیلات بانکی به طور مستقیم و آنی موجب کاهش نرخ سود سپرده‌های بانکی می‌شود. از آن‌جا که نرخ تورم در سال جاری، برحسب ارقام دولتی و رسمی، حدود ۲۵ درصد پیش‌بینی شده است، بنابراین همه سپرده‌گذارانی که نرخ سود سرمایه آنان به دستور دولت ۱۴ درصد تعیین شده است، هر ساله عملاً ۱۰ درصد از سرمایه خود را از دست می‌دهند و البته با توجه به برنامه دولت برای دستیابی به نرخ تسهیلات (و در نتیجه نرخ سود) تک‌رقمی طی چند سال آینده و ناروشن بودن نوسان نرخ تورم (که با توجه به بودجه‌ی پیشنهادی دولت به احتمال قوی بالا خواهد رفت)، میزان ضرر سپرده‌گذاران سالانه افزایش نیز خواهد یافت.

حال باید پرسید این سپرده‌گذاران به‌واقع چه کسانی هستند و چرا باید دل‌نگران زیان آن‌ها باشیم. بدنه‌ی اصلی این گروه را طبقه متوسط یا به واقع طبقه متوسط متوسط یا متوسط پایین تشکیل می‌دهند. ارقام سپرده‌های ایشان کلان نیست و از چند میلیون تجاوز نمی‌کند و منشاء بسیاری از آن‌ها نیز افزایش سریع قیمت زمین مستغلات است. نمونه بارز این گروه

۳. برای توضیح بیشتر در مورد «مدرنیسم توسعه نیافته» ر.ک به مارشال برمن، تجربه مدرنیته، طرح نو، ۱۳۸۳

کارمند بازنشسته‌ای است که پول فروش منزل موروثی‌اش را در بانک سپرده گذاشته تا با افزودن سود هفده درصدی آن به حقوق بازنشستگی‌اش (که کفاف مخارج یک هفته او و خانواده‌اش را نمی‌دهد) به‌نحوی خود را بالای خط فقر نگه دارد. البته توان فرهنگی، آموزشی، علمی و اداری کشور نیز تا حد زیادی متکی به همین طبقه است. اینان کسانی هستند که نمی‌خواهند یا نمی‌توانند سرمایه‌های کوچک خود را در عرصه‌های پرسودی نظیر بساز و بفروش، دلالی، واردات و قاچاق کالا و... به کار اندازند. در عین حال در موقعیتی نیز قرار ندارند تا بتوانند از رانتهای دولتی برخوردار شوند یا از طریق نفوذ سیاسی به امتیازهای اقتصادی چشمگیر دست یابند و این در حالی است که صاحبان سرمایه‌های کلان با توجه به اختلاف چشمگیر و گاه بی حد و حصر میان نرخ سود بانکی با نرخ سود بازار آزاد و بنا به رسم همیشگی تجار ثروتمند، حاضر نیستند سرمایه خود را حتی برای یک روز نیز با نرخ سود زیر ۲۰ درصد عاطل بگذارند، به‌نحوی که حتی از خرید خانه مسکونی نیز خودداری می‌کنند زیرا ترجیح می‌دهند پول خانه را با سودی بی حد و حصر در بازار به کار اندازد. سپرده‌گذاری در بانک حتی در خواب نیز به ذهن افراد این طبقه خطور نمی‌کند.

اما هیچ‌یک از نکات فوق نمی‌تواند مستقیماً نفی طرح را توجیه کند. دولت در مقام آن عنصری از وضعیت اجتماعی که ساختار این وضعیت، یعنی تقسیم جامعه به گروه‌ها و طبقات را شکل می‌بخشد و نظام کلی عدالت / بی‌عدالتی را تعیین و هدایت می‌کند همواره می‌تواند سرمایه یک طبقه را به قشر طبقه‌ی دیگر انتقال دهد. در نگاه نخست ممکن است چنین به نظر رسد که بهبود وضعیت اسفبار اقشار محروم به قیمت ضرر و زیان طبقه متوسط برخوردار از رفاه نسبی خود عین عدالت است و به علاوه کاملاً منطقی و به‌حق است که دولت پوپولیستی‌ای که با تبلیغات عدالت‌طلبانه و مردم‌پسند و با رای همین محرومان به‌سرکار آمده‌است، دست به چنین اقدامی زند. فقیرشدن و نزول طبقه متوسط یقیناً در درازمدت به اخلال و گسست در کل فرآیند توسعه و بروز عقب‌گرد تاریخی منجر خواهد شد. ولی اگر سیاست‌های اقتصادی دولت در کوتاه و میان-مدت نتیجه دهد و به رشد اقتصادی بالای ۶ درصد و کاهش نرخ تورم بینجامد، حتی طبقه متوسط نیز نهایتاً از آن منتفع

خواهد شد. ولی آیا تمامی شروط فوق که توجیه‌گر لایحه‌ی دولت‌اند به‌راستی وجود دارند. تا آن‌جا که به انتخابات مربوط می‌شود پیروزی احمدی‌نژاد برخلاف همه شعارها و تحلیل‌های «علمی»، نتیجه‌ی انتخاب آگاهانه‌ی انبوه محرومان فراموش شده نبود، بلکه در حقیقت بخش قابل‌توجه‌ای از همین طبقه متوسط بود که به‌واسطه‌ی دستکاری‌های قانونی و فرافقانونی در فرآیند انتخابات، فضای مبهم سیاسی یا تبلیغاتی و واکنش منفی یا احساسی به کاندیدای رقیب با چرخشی ناگهانی سرنوشت انتخابات را رقم زد. طبق نظر دولت این کشاورزان و ساکنان مناطق محرومند که از این لایحه منتفع خواهند شد. بنابراین دولت با فقیرتر کردن طبقه متوسط عملاً می‌کوشد تا وضع محرومان را بهبود بخشد و از شکاف فقر و ثروت بکاهد. ولی آیا واقعاً چنین است؟

لایحه دولت موجب خواهد شد تا صف‌های دراز تقاضا برای وام ارزان به شیوه‌ای غیراقتصادی چند برابر شود. در این حالت، با توجه به نبود نظارت بر عملکرد بانک‌ها عمدتاً آن کسانی که راه و چاه کار بلدند و با از ما بهتران رابطه صمیمی دارند دست‌شان در این بازار آشفته به جایی بند می‌شود و البته این‌ها نیز عمدتاً همان دلانان اقتصادی و رانت‌خواران باتجربه‌اند. ولی اگر به فرض وامی هم نصیب کشاورزان فقیر شود، با توجه به انبوه مشکلات در ارتباط با تاسیسات زیربنایی، به‌کارگیری تکنولوژی مدرن و به‌ویژه با توجه به محدودیت بازار داخلی و قیمت‌های پایین محصولات کشاورزی و عدم امکان صادرات، این وام نیز به احتمال قوی صرف مسائل معیشتی و فرونشاندن عطش مصرف خواهد شد، ولی حتی اگر این وام وارد چرخه‌ی تولید کشاورزی نیز شود حاصل آن با اهداف اعلام‌شده سازگار نخواهد بود. دستیابی به رونق اقتصادی از طریق کشاورزی در جهان امروز عملاً به معنای کاستن از اشتغال است، زیرا در کشاورزی مدرن فقط چند درصد جامعه باید غذای کل جامعه را تولید کرده و تازه اضافه‌ی آن‌را به خارج صادر کنند. با این حال شکی نیست که روستاها و مناطق محروم به طرح‌های عمرانی نیاز مبرم دارند و احتمالاً به همین دلیل است که مردم در سفرهای استانی رئیس‌جمهور و کابینه بیهوش می‌شوند. دستاوردهای دولت خاتمی عمدتاً خصلتی سیاسی و فرهنگی داشتند و شهرستان‌ها خیلی کمتر نتایج ملموس آن‌را تجربه

کردند. گزاف نخواهد بود اگر بگوییم حتی نوعی حسادت نسبت به ساکنان پایتخت و شهرهای بزرگ در شهرستان‌ها و روستاها وجود دارد که می‌تواند بهانه‌ی خوبی برای تبلیغات پوپولیستی شود. اما طنز قضیه در آن است که خود این طرح‌های عمرانی که قرار است در مناطق محروم اجرا شود جملگی توسط شرکت‌های خصوصی مقاطع کاری پیدا خواهند شد که صاحبانشان ساکن تهران و شاید حتی لندن و لس آنجلس هستند. به علاوه اساسی‌ترین نکته در این طرح پوپولیستی که گویا قرار است سهم مناطق محروم را از توسعه و درآمدهای نفتی میان آن‌ها تقسیم کند می‌تواند به شکلی اصولی از طریق پیگیری سیاست تمرکززدایی اقتصادی تحقق یابد. مردمان این مناطق می‌توانند از طریق نمایندگان مخفی خود درباره‌ی سهم به‌حق خود و چگونگی خرج کردن آن در بودجه تصمیم‌گیری کنند. در این صورت چرا این مردم باید همچون خیل گدایان به‌دنبال ماشین بدونند و از شدت بیم و امید بیهوش شوند؟

چرا آن‌ها باید حق خود را به عنوان هدیه و پاداش از دست دیگری دریافت کنند؟

آیا اصولاً کاهش شکاف میان فقر و ثروت دغدغه حقیقی این دولت است؟ اگر چنین است چرا دولت قبل از فراهم آوردن وام ارزان برای کشاورزان با همه‌ی مشکلات و ابهامات فوق فکری به‌حال حقوق عقب‌افتاده‌ی هزاران معلم و کارگری نمی‌کند که روی خط فقر بندبازی می‌کنند یا زیر آن دست و پا می‌زنند تا از گرسنگی نمیرند (چه رسد به انبوه زاغه‌نشینان و تهیدستان شهری). دولتی که دغدغه‌ی محرومان را دارد قاعداً باید از تجمع آن‌ها برای استیفای حقوق خویش خشنود شود ولی در این صورت برخورد با رانندگان شرکت واحد را چگونه می‌توان توجیه کرد؟ بنابراین پوپولیسم اقتصادی دولت صرفنظر از نیات دولتمردان نهایتاً موجب کاهش شکاف میان فقیر و غنی نخواهد شد بلکه برعکس با فقیر کردن طبقه متوسط و نفع رساندن به صاحبان سرمایه و قدرت، این شکاف را گسترده‌تر خواهد کرد. پوپولیسم چنان‌که گفتیم استوار بر معرفی جامعه به مثابه‌ی یک کل یکدست و متحد یعنی توده‌های گوش به فرمان برای مبارزه با دشمن خارجی است. از قضا امروزه پوپولیسم رواجی دوباره یافته است. هوگو چاوس در ونزوئلا برای چک و چانه‌زدن با آمریکا و رهبر منطقه‌ای شدن همان خطی را دنبال

می‌کند که فیدل کاسترو. اما موفقیت او بسیار چشمگیرتر بوده است زیرا که بر سر سفره مجانی نفت نشسته‌است. ظاهراً امروزه پوپولیسم نیز هم‌چون هر چیز دیگر فقط در مقام شکلی از بازتولید سرمایه رشد و گسترش می‌یابد. از این‌رو به‌رغم ظاهر معنوی یا آرمان‌گرایانه‌اش نباید گول آن‌را خورد. آن حقیقتی قابل دفاع است که بدون یاری پول و سرمایه راه خود را باز کند. گسترش پوپولیسم اقتصادی و سیاست‌های پوپولیستی در کل به احتمال قوی موجب خواهد شد تا رویارویی با دشمن خارجی (و عمال داخلی‌اش!) و سرپوش نهادن بر تعارضات و اختلاف درونی به جو غالب بدل شود.

حال آن‌که راه درست، روشن و علنی‌ساختن تعارضات درونی است تا از این طریق منافع مشترک همگانی آشکار شود. آن‌گاه است که همگان می‌توانند با تکیه بر این منافع متعددأ در برابر فشارهای نامعقول و خواسته‌های نامشروع خارجی ایستادگی کنند.

در نهایت باید گفت پوپولیسم نیز هم‌چون گره‌زدن دموکراسی به بازار آزاد، نولیبرالیسم و نومحافظه‌کاری یکی دیگر از آن ایدئولوژی‌ها است که ساکنان این سیاره ناچارند به خاطر حاکمیت سرمایه‌داری بهای آن‌را بپردازند. این‌که آن‌ها تا کی این بهای را خواهند پرداخت در گرو انتخاب سیاسی همه‌ی ماست.